

مشکل ما در فهم قرآن

(کنکاشی در زبان قرآن)

آیت الله موسوی اردبیلی

مقدمه

ما باور داریم که قرآن لفظاً و معنأ کلام خداست و از مقام الوهیت به پیغمبر نازل شده است.

﴿الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً﴾ (كهف/ ۱) ﴿الله الذي انزل الكتاب بالحق والميزان﴾ (شوری/ ۱۷) ﴿انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اريك الله﴾ (نساء/ ۱۰۵) ﴿وانزلنا اليكم نوراً مبيناً﴾ (نساء/ ۱۷۴) ﴿وانزلنا اليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه من الكتاب﴾ (مائده/ ۴۸) ﴿وانزلنا الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم﴾ (نحل/ ۴۴) ﴿وهذا كتاب انزلناه مبارك﴾ (انعام/ ۹) ﴿انا انزلناه قرآناً عربياً﴾ (يوسف/ ۲) ﴿وانه لكتاب عزيز لا ياتيهِ الباطل من بين يديه ولا من خلفه﴾ (فصلت/ ۴۱ و ۴۲) ﴿انه لقول فصل وما هو بالهزل﴾ (طارق/ ۱۳ و ۱۴).

هیچ گونه کجی و اعوجاج در آن نیست. از روی حق و میزان و بر اساس آن نازل شده است. اساس بیان حکم در میان مردم است. نوری است آشکار. تصدیق کننده کتب آسمانی پیشین است. وسیله هدایت و تربیت مردم است. مبارک است. عربی است. باطل در آن راه ندارد. سخن جدی است و شوخی نیست.

در عین حال قرآن به روشنی و صراحت دلالت دارد بر اینکه دست کم برخی آیات آن تأویل دارد و تأویل آن را جز خود خداوند و راسخان در علم کسی نمی‌داند: ﴿و لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون فی العلم﴾ (آل عمران/۷)^۱

چنانچه به صراحت دلالت دارد بر اینکه مانند آیات محکومات، قرآن آیات متشابه هم دارد و خداوند از پیروی کردن آیات متشابه به سختی نکوهش و منع نموده است: ﴿منه آیات محکومات هن ام الكتاب و اخر مشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ﴾ (آل عمران/۷)

و می‌بینیم در اوایل ۲۹ سوره قرآن حروف مقطعه آمده است که در تفاسیر و کتب علوم قرآن بیش از ۳۰ احتمال در معنای آنها داده شده و همه رجم برغیب است و احتمال می‌رود که آنها از آیات متشابه باشند.

و از طرف دیگر مطالبی در قرآن است که دارای پرسشها و ابهام های فراوان است:

۱. به نظر می‌رسد بعضی از آنها با علوم امروز سازگار نباشد، مانند آسمان هفت گانه و آفریده شدن آدم از خاک و تولد حضرت عیسی بدون آمیزش.

۲. و بعضی دیگر اگر هم با علوم در تضاد نباشد، ولی از روی علم و فلسفه قابل اثبات نیستند و قدری هم پذیرفتنشان برای عموم مشکل است، مگر برای اشخاصی که ایمانی قوی و استوار داشته باشند؛ مطالبی مانند وحی و ملک و جن و گوش دادن شیاطین در آسمانها به اخبار غیب و رانده شدنشان به وسیله شهاب ثاقب (سنگهای آسمانی که مانند ستاره به نظر می‌آیند و گاهی از مدار خارج می‌شوند و سقوط می‌کنند) و سحر هاروت و ماروت و داستان تخت بلقیس و تأثیر جادو ﴿نفاثات فی العقد﴾ (سوره فلق/۳) و تأثیر چشم زخم.^۲

۳. و بعضی دیگر با وضع امروز بشر که در اثر تحول جوامع بشری و زندگی اجتماعی و شرایط خاص آن پیش آمده، قابل توجه نیستند، مانند: ترجیح مرد بر زن در مسأله ارث و دیه و شهادت و صاحب اختیار بودن مردان در امر طلاق و مدیریت منزل: ﴿الرجال قوامون علی النساء﴾، (نساء/۲۴) ﴿للذکر مثل حظ الانثیین﴾ (نساء/۱۱).

جالب‌تر از همه اینکه در آیات فراوانی مسأله ترجیح ارزشی مرد بر زن تلویحاً پذیرفته شده است، مثلاً در این آیه شریفه: ﴿الکم الذکر و له الانثی تلک اذا قسمة ضیری﴾

۱ - راسخان در علم در قرآن دو بار آمده است یک بار در اینجا و بار دیگر در سوره نساء/۱۶۲ می‌فرماید: (لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلك و المقیمین الصلوة ...)

۲ - رک: تفاسیر آیه ۵۱ سوره قلم.

(نجم/ ۲۱ و ۲۲) زیرا در این آیه اشارت دارد که فرزند دختر را به خدا نسبت دادن، یعنی قائل شدن به اینکه ملائکه دختران خدا هستند و فرزندان پسر را برای خود خواستن، تقسیم بدی است، زیرا دختر از پسر کم ارزشتر است بلکه وسیله ننگ است.

۴. و نیز آیاتی در قرآن هست که اگر معنای ظاهری آنها را بگیریم و تأویل و توجیه نکنیم با عقائد مسلم اسلامی سازگار نمی باشند مانند: ﴿و جاء ربك و الملك صفا صفا﴾ (فجر/ ۲۲)، ﴿يدالله فوق ايديهيم﴾ (فتح/ ۱۰)، ﴿بل يدها مبسوطان﴾ (مائده/ ۶۴)، ﴿الرحمن على العرش استوى﴾ (طه/ ۵)، ﴿ثم استوى على العرش﴾ (اعراف/ ۵۴)، ﴿الله نور السموات و الارض﴾ (نور/ ۳۵)، ﴿وجوه يومئذ ناضرة والى ربها ناظرة﴾ (سوره قیامه/ ۲۲ و ۲۳). ظاهر این آیات با مسلمات دین تهافت دارند.

۵. آیاتی در قرآن هست که مفهوم ظاهر آنها با خرد انسانی و دانش فعلی سازگار نیست، مانند خلقت زمین و آسمان در ۶ روز (اعراف/ ۵۴). زیرا با نبود زمین و آسمان و آفتاب و ماه، شب و روز چه معنی می تواند داشته باشد؟

۶. مشکل دیگری که در این باره به نظر می رسد، مشکلی است که در تفاسیر قرآن پیش آورده اند. شکی نیست در اینکه اشخاصی در تفسیر قرآن مجید قلم زده اند، اکثرشان به قصد انجام خدمت و به نیت انجام وظیفه دینی و الهی به این عمل شریف و ارزنده اقدام کرده اند و هر کس به قدر بضاعت علمی خود تلاش و کوشش نموده است و حقاً هم خدمت بسیار ارزنده ای انجام داده و پیش خداوند ان شاء الله ماجور هستند. ولی اختلاف مشرب و سلیقه میان آنها بسیار و همین هم سبب اختلاف برداشت از آیات شده است.

این اختلاف از سویی موجب سردرگمی و تحجیر بیشتر گشته است. گروهی از مفسرین راه تفسیر مأثور را پیش گرفته، بدان اهمیت داده اند و راههای دیگر را نپسندیده، بلکه گاهی تفسیر به رأی دانسته اند، مانند تفسیر در المثنور سیوطی، نور الثقلین حریری و برهان بحرانی.

و دسته دیگر تلاش کرده اند که علوم امروز بشر را از قرآن استفاده نمایند و هر جا که توانسته اند یا گمان کرده اند که آیه ای را می توان با یکی از اختراعات جدید تطبیق نمود، تطبیق کرده اند؛ مانند تفسیر جواهر طنطاوی. و گروهی خواسته اند قرآن را به کمک مطالب فلسفی و عقلی تفسیر و توجیه کنند و گروهی مطالب ذوقی و عرفانی را داخل تفسیر کرده و به نام تأویل و یا عنوان دیگر آن مطالب را به خدا و رسول نسبت داده اند و گروهی هم مسایل اجتماعی و سیاسی را مدنظر قرار داده اند، هر آیه را که مطابق سلیقه خود دیده اند، فکر و عقیده خود را به آیه تحمیل کرده، رنگ فکر خود را به آیه داده و به

خداوند نسبت داده‌اند، مانند تفسیر فخر رازی، زمخسری و بیضاوی و گروهی راه دیگر را پسندیده و انتخاب نموده‌اند، به طوری که برخی از نویسندگان این رشته بیش از پانزده روش و سبک را شمارش کرده‌اند^۱ و این خود موجب سرگردانی و تحیر بیشتر در فهم آیات قرآن مجید شده است.

از سوی دیگر، علاوه بر تحیر، پرسشی را موجب شده است: آیا قرآن و یا حتی یک سوره یا یک آیه، همه این مفاهیم گوناگون را در نظر دارد و قصدش تفهیم همه این مفاهیم یا چندی از اینهاست که هر کسی در خور فهم و درک و بضاعت علمی خود برداشت نماید؟

اگر چنین است، کدام یک از اینها اصیل و کدام یک تبعی است؟ کدام تفسیر و کدام تأویل است؟ کدام یک حجت - به معنی اصولی - است و کدام حجت نیست یا همه اصلی و حجت هستند هر کدام برای یک گروه و دسته خاص؟

۷. مسأله‌ای دیگر در باب مشکل فهم قرآن این است که در قرآن مسایلی مطرح شده که جنبه قومی داشته و به اعراب آن روز که در حجاز زندگی می‌کرده‌اند مربوط بوده است، مانند زنده به گور کردن دخترها (انعام/۱۵؛ اسراء/۳۱؛ تکویر/۹-۸) و مسایل لعان و ظهار و جنگ یا ترک جنگ در ماههای حرام و تعیین وقت و وقت شناسی توسط هلال (بقره/۱۸۹). و همچنین پاره‌ای مسایل شخصی و خصوصی در آن آمده است. مانند دعوی زن و شوهر و شکایت بردن زن پیش پیغمبر (مجادله/۱) و داستان خود رسول خدا با زنهایش (تحریم/۱).

طرح این گونه مسایل با جهانی بودن قرآن سازگار نیست و اینها قرآن را به صورت یادداشت شخصی درآورده‌اند، زیرا کتابی که برای عموم مردم آن هم در همه زمانهاست نمی‌باید این گونه مطالب در آن آورده شود.

۸. و نیز می‌گویند در برخی سوره‌ها و آیات قرآن که کم هم نیستند، خیلی به سجع اهمیت داده شده است و گاهی به نظر می‌رسد که کلماتی بدون دخالت در محتوا فقط برای اینکه سجع آیات بهم نخورد آورده شده است و این کار شاید در یک کتاب ادبی عیب نباشد، بلکه از محسنات هم شمرده می‌شود، ولی در یک کتاب آسمانی که به منظور هدایت، تربیت و شناخت نازل شده است غیر لازم، بلکه غیر مناسب به نظر می‌رسد.

۹. و دیگر گفته شده است بعضی چیزها در قرآن هست که جز بازتاب فرهنگ آن

۱- ر.ک: ابازی، سید محمدعلی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص ۶۴-۳۶.

روز در قرآن، توجیه دیگری ندارد، مانند تصویر بهشت و نعمتهای آن از آب روان، سایه خوش و درختان سرسبز و خرم و بوستان های پرمیوه اعم از خرما و انگور و انار که حاکی از آرزو اندیشی مردم آن روز عربستان است و همچنین کلمه «رؤوس الشیاطین» (صافات/۶۵) که در قرآن آمده است، از این قبیل است.

۱۰. مشکل دیگری اخیراً از طرف مستشرقین و قرآن پژوهان غربی یا غرب زدگان مطرح شده است. اینها درباره اسلوب قرآن و سبک نگارش آن حرف دارند، زیرا بارزترین ویژگی سبکی آن که در اولین برخورد با قرآن جلب توجه می کند و هر خواننده را متوجه خود می سازد، ترکیب مزجی مطالب و محتوای آن است که به نظر این آقایان نامتعارف و ناپیوسته و فاقد تلائم و انسجام است. بعضی از آنها برای زدودن این عیب و رفع این نقیصه فرضی به تکاپو افتاده و فرضیه هایی را ابراز داشته اند از جمله فرضیه ای است که به ریچارد بل نسبت داده شده است:

«...در قرآن گاهی آیه ای به صورت ترجیع بکار می رود مانند جمله «فبای الاء ربکما تکذبان» در سوره الرحمن که ابتدا در آیه های ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۸ ظاهر می شود و از آن به بعد به صورت یک در میان تا پایان سوره، بدون توجه به ارتباط معنا تکرار می شود. همچنین در سوره مرسلات «ویل یومئذ للمکذبین» نیز ترجیع وار بدون آنکه مقید به ارتباط معنایی باشد، به صورت فزاینده ای از اوائل سوره ظاهر می شود و هر چه به پایان سوره نزدیکتر می شویم تکرارش بیشتر می گردد...»^۱

و بقیه گفته او بنابه نوشته بعضی از نویسندگان این گونه تلخیص شده است: «رخ نمودن چند آیه در وسط یک سوره به نحوی که با بقیه آیات و با فضای کلی آن سوره ها بی ارتباط است، فقط بدین وجه قابل توجیه است که بینگاریم این قسمت بر پشت و روی صحیفه ها نوشته شده بوده و هنگام کتابت جابجا شده است و بی جا به ثبت رسیده است از جمله آیات ۱۶ تا ۱۹ از سوره قیامت «لا تحرك به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرآناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانہ» نمونه دیگر آیه ۱۷ تا ۲۰ سوره غاشیة است: «افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت» این آیات با آیات قبل و بعد ارتباط ندارند»^۲

مونتگمری وات در شرح نظریه بالا گفته است: «می توان پذیرفت که عدم تلائم و تداوم بعضی آیات یک سوره می تواند به مسأله دیگر مربوط باشد نه اشتباه در بازنویسی و تدوین و بر هم خوردن توالی آنها»^۳

۱ - خرمشاهی، بهاء الدین، ذهن و زبان حافظ، ص ۹، ۲ و ۳ - همان، ص ۱۱.

آرتور جان آربری مترجم معروف انگلیسی قرآن هم در این زمینه می‌نویسد: «قرآن از هر انسجامی که مربوط به ترتیب نزول باشد و نیز از هر انسجام منطقی بسی بدور است خواننده قرآن به ویژه اگر ناچار باشد که به یک ترجمه اکتفا بکند هر چند آن ترجمه از نظر زبان شناختی دقیق باشد بی‌شک از جسته جسته بودن و ناپیوستگی بسیاری از سوره‌ها حیران و هراسناک خواهد شد، بعضی در مقام پاسخ‌گویی برآمده و گفته‌اند این ناپیوستگی مشهود، غالباً به اشتباهایی در نسخه‌های اولیه مربوط می‌شود. من برآنم که این بافت طبیعی خود قرآن است. نوسانات ناگهانی محتوا و فحوا، اگر با دید فراگیر نگرسته شود، مشکلاتی که بعضی از منتقدان را سرگشته ساخته به بار نمی‌آورد. این منتقدان دلخوش به اینند که اقیانوس فصاحت پیامبرانه را با انگشتان تحلیل و تتبع متفاضلانه خود بپیمایند. هر سوره‌ای در خود وحدتی دارد و تمامی قرآن یک وحی واحد است و تا والاترین سطحی سازگار است»^۱.

بنابراین، یکی دیگر از مشکلات فهم قرآن - آنطور که گفته شده - جسته جسته بودن، و برگزیدن سبک نامتعارف و ناپیوسته و فاقد تلائم و انسجام قرآن است که فهم قرآن را به شدت دشوار می‌کند، به ویژه در آن دسته آیاتی که مسأله سجع و وزن کلمات و آهنگ کلی آیات رعایت شده است، و به این خاطر معنا را در محظور قرار داده است. پس چه باید کرد و چه راه حلی را بایست پیش گرفت؟

به نظر می‌رسد پیش از هر چیز باید راه تفسیر صحیح قرآن را به دست آورد، سپس باید دید این اشکالات واقعاً وجود دارد یا نه؟ و در فرض دوم تلاش و کوشش خود را برای حل مشکلات آغاز نمود پس باید پیش از هر چیز زبان قرآن را دانست زیرا تنها با آن می‌توان تفسیر صحیح قرآن را به دست آورد تا بینیم آیا چنین مشکلاتی وجود دارد یا نه؟ از این روست که ما قبلاً بحث زبان قرآن را پی می‌گیریم و سپس به یک یک این اشکالات گفته شده می‌پردازیم.

اکنون می‌پرسیم قرآن چگونه سخن می‌گوید؟ و زبان آن چیست؟ در چه قالب و سیاق سخن می‌گوید و در چه فضایی از سخن پیام خود را ارائه می‌دهد که ما با همان دید به سراغ قرآن برویم.

این بحث در علم اصول به شکل دیگری مطرح شده و دانشمندان علم اصول با عنوان (حجیت ظواهر کتاب) بدان پرداخته‌اند؛ ولی آنها از زاویه دیگری به مطلب نگرسته‌اند و برای اثبات آن راه دیگری را که مناسب آن زاویه دیده است پیش گرفته‌اند

۱ - همان، به نقل از مقدمه ترجمه انگلیسی آربری از قرآن مجید.

و ما نمی‌توانیم در حل مشکلات گفته شده به آن تلاش بسنده کنیم و برای حل این مسایل باید پاسخ پرسش بالا را پیدا کنیم.

مفهوم زبان

در آغاز برای روشن شدن این بحث سخنی مفهومی لازم است درباره مفهوم زبان سخن بگوییم. زبان را به چند معنا می‌شود بکار گرفت و وقتی گفته می‌شود زبان قرآن، چند معنا به ذهن می‌رسد:

۱. به معنای لغت، مانند زبان عربی و زبان فارسی (دانستن معانی لغات، تشخیص دادن مشترکات، مترادفات و مشتقات آن که از کتب لغت به دست می‌آید و فراگیری قواعد صرف و نحو «گرامر») دانستن فصاحت و بلاغت و محسنات کلام، آشنایی با معانی حقیقی و مجازی، تمثیل، تشبیه، استعاره، کنایه، تخیل و مبالغه دانستن کامل یک زبان است و...

زبان قرآن به این معنا زبان عربی است و مطابق قواعد صرف و نحو است. و بلیغ است؛ البته عربی خالص که لغت دیگری در آن نباشد، نیست؛ بعضی لغات از زبان های دیگر نیز در آن یافت می‌شود. همه اینها در فهم قرآن لازم است، ولی کافی نیست؛ یعنی تنها با اینها نمی‌شود در همه آیات مقصود گوینده را فهمید و تشخیص داد، بلکه به چیز دیگر هم نیاز هست زیرا اینها نمی‌توانند مشکلات گفته شده را حل کنند.

۲. منظور از زبان، شناسایی روش تفهیم و تفاهم از راه به دست آوردن شیوه سخن گفتن است. به این معنا که فرد در پی شناخت معانی قرآن است، ولی نمی‌داند برای رسیدن به مقصود، ترجمه الفاظ و عبارات و رعایت قواعد ادبی کافی نیست. درک حقایق عالیه قرآن و دریافت معانی غیبی و ماورای این جهانی، تنها با رعایت قواعد ادبی حاصل نمی‌گردد. در این صورت، منظور از زبان قرآن شناخت روش دستیابی به مقصود است. این قسم همان چیزی است که در علم اصول بحث می‌شود و سخن از وضع و دلالات می‌شود و از قواعدی چون عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین بحث می‌گردد.

تفصیل موضوع و موارد را می‌توان در بخش نخست علم اصول یعنی مباحث الفاظ دید و حساسیتهای اصولیون را در باب مقدمات فهم صحیح کلام، دریافت.

۳. گاه منظور از زبان، اسلوب محاوره و مستوای القای کلام و افق برگزیدن مفاهیم نسبت به سطح شنوندگان و خوانندگان است. این معنا نزدیک به آن چیزی است که در محاورات عمومی گفته می‌شود.

چونکه با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد
زبان کودکی، از نظر واژه و ادب، قاعده مشخصی ندارد، بلکه منظور سطح درک
مخاطبان و افق همدلی با شنوندگان است. از این رو، نوعی سخن گفتن است که رعایت
حال مخاطب و شرایط درک و فهم آنان شده باشد.

۴. گاه منظور از زبان قرآن، یعنی برگزیدن نوعی سخن مناسب با فاهمه و فضای
فرهنگی و علمی جوامع و محیط های آنان است که در قالب معین سخن می‌گویند و از
مخاطبان خود توقع دارند در آن محدوده رابطه برقرار کنند. در این نظرگاه، زبانها به
اقسام مختلفی تقسیم شده است مانند زبان عرفی، زبان ادبی، زبان علمی و فلسفی و
حقوقی و تاریخی، زبان نمادین و رمز و سمبلیک.

اکنون پس از این توضیحات، آنچه مورد نظر و بحث این نوشته است، قسم چهارم
است که می‌خواهیم بدانیم زبان قرآن کدام است و با چه قالب و میدانی از سخن،
خداوند با مردم سخن گفته است، و در چه فضایی از کلام پیام خود را ارائه داده است. در
این صورت است که بسیاری از مشکلات یاد شده پیشین حل می‌شود و موانع فهم
صحیح برطرف می‌گردد.

به همین جهت برای روشن کردن زبان قرآن، به سراغ یکایک این زبانها می‌رویم و
کنکاش می‌کنیم قرآن در میان زبانها، کدام یک از ویژگیهای زبانهای یاد شده را دارد و چه
روش تفهیم و تفاهم را برگزیده است؟ آیا روش قرآن از دیگر زبانها مستثناست یا
ویژگیهای یکی از زبانهای یاد شده را دارد.

۱. زبان عرفی

زبان عرفی زبان عمومی توده های مردم در طبقات گوناگون اجتماعی از بزرگ و
خردسال، شهری و روستایی، باسواد و بی سواد است که با آن زبان صحبت می‌کنند و
می‌نویسند و مطالب خود را به دیگران منتقل می‌کنند. این زبان در عین حال که صریح و
روشن است، ولی همه کلمات در معنای حقیقی استعمال نمی‌شود. مجاز، کنایه، تشبیه و
تمثیل در آن بکار می‌رود، ولی کلا این زبان توده‌ای و عموم فهم است. مبالغه و تسامح
هم در آن به وفور بکار می‌رود، حتی ممکن است تا حدودی فصیح و بلیغ هم باشد ولی
نوعاً سطح این زبان پایین است.

بی‌گمان قرآن با این زبان سخن نگفته است، و قالب کلام در آن سطح قرار نگرفته
است.

۲. زبان ادبی

یکی دیگر از زبانها زبان ادبی است. زبان ادبی زبانی است که ادبای هر قوم با آن زبان سخن می‌گویند و می‌نویسند مانند زبان مخملی سعدی در گلستان و بوستان، حافظ در دیوانش، امرء القیس و سید رضی در اشعار عربی، مقامات حریری، شاهنامه فردوسی، داستانهای داستایوسکی، بینوایان ویکتور هوگو در رمان نویسی، کمدی الهی دانته و جنگ و صلح تولستوی و آثار شکسپیر در نمایشنامه نویسی و آثار تاگور در ادبیات هندی.

زبان ادب زبانی است که بلندترین و بهترین افکار و خیالها را در عالیترین و بهترین صورتها با توجه به مقتضیات احوال و طبایع اقوام و ملل و افراد تعبیر می‌کند. فرق نمی‌کند که این زبان به صورت منظوم باشد یا منثور زیرا این زبان بر عاطفه و اسلوب خیال استوار است، شورانگیز و دلرباست، از سخن عادی والاتر است و درخور ضبط و نقل است، برانگیزاننده غم و شادی و لذت و الم است. دلچسب، شیرین و خوشایند است. آثاری که نقاشی، موسیقی، خطاطی، مجسمه سازی و تماشای طبیعت هم دارد. در تعریف زبان ادبی گفته شده است: «ادیب کسی است که معانی خوب و نیک را در قالب لفظ خوب و نیک بیان کند»^۱.

لفظی زیباست که معنی را دل نشین و جالب نشان می‌دهد. سخن خوب گاهی منظوم است و گاهی منثور. نثر محدودیت وزن و قافیه را ندارد نظم این محدودیت را دارد، اما شعر کلامی است که دارای جودت معانی و دقت تعبیر و الفاظ نیک و متانت سبک و روش تخیل و تأثیر نفس و تهییج احساس باشد؛ البته این اثر غالبی شعر است و گرنه بعضی اشعار به گونه‌ای است که صدر المتألهین درباره شعر لبید گفته است:

و طرب طرباً شوقیا لا حسیا حیث سمع قول لبید.

الاکل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل»^۲

اعراب جاهلی که در مورد قرآن می‌گفتند شعر است، نظر آن جنبه تخیلی شعر بوده است. قرآن از اول تا آخر با این زبان نیز سخن گفته است؛ لذا از قدیم گفته‌اند: قرآن فصیح و بلیغ است، مجاز و تشبیه و استعاره و کنایه و تمثیل، دارد. از باب نمونه آیه: ﴿یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی﴾ (هود/۴۴) را در رتبه اول فصاحت دانسته‌اند و هم چنین ﴿ان ناشئة اللیل هی اشد و طأ و اقوم قیلاً﴾ (مزل/۶) در عالیترین درجه فصاحت شمرده‌اند. همچنین آیه شریفه ﴿غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان﴾ (مائده/۶۴) و ﴿او کصیب من السماء فیہ ظلمات و رعد و برق﴾ (بقره/۱۹). و اعجاز بیانی و آیات بی شمار دیگر در تفاسیری که به این جهت قرآن متعرض شده‌اند، تذکر داده شده است.

۱ - جاحظ، ابو عثمان، البیان و التبیان، ج ۱، ص ۸۱، دار و مکتبه الهلال بیروت.

۲ - صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۲۲.

همچنین در پاره‌ای از معانی غیبی با این زبان سخن گفته و کلمات بلند در ظرف این زبان ریخته است مثلاً: در آیه شریفه ﴿جاء ربك والملك صفاً صفاً﴾ همچنین «یدالله فوق ایدیهم» و «غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان» و «الرحمن علی العرش استوی» یا «ثم استوی علی العرش» با توجه به جهات ادبی از راه مجاز در حذف یا اسناد یا کلمه، مطلب قابل حل و فهم است.

ولی باید توجه داشت در قرآن از همه اسلوبهای زبان ادبی استفاده نشده است. مثلاً از پرداختن به تخیل کاملاً احتراز شده است، مگر جهت زیبایی کلام. برای نمونه از این گونه تخیل شاعر استفاده کرده است. به این ابیات توجه نمایید:

دوش رستم به خرابات مرا راه نبود
می زدم نعره و فریاد کسی در نگشود
یا نبذ هیچ کس از باده فروشان بیدار
یا که من هیچ کسم، هیچ کسم در نگشود
این نه مسجد که به لحظه درش بگشاید
یا که دیر آئی اندر صف پیش آئی زود
این خرابات مغان است در آن مستانند
هندوی عیسوی و گبر و نصاری و یهود

بدون شک قرآن از این اسلوب استفاده نکرده است و از روش بینویان ویکتور هوگو، یا بهشت و جهنم دانته و جنگ و صلح تولستوی؛ نه تنها استفاده ننموده، بلکه نکوهش هم کرده است؛ زیرا اولاً قرآن کتاب تربیت و کتاب هدایت است و تربیت و هدایت با این گونه سخن گفتن، سازگار نیست. با داستان سرائی جعلی و غیر واقعی نمی شود انسان را به صدق و واقع گرایی دعوت نمود. هر چند این گونه کتابها و نوشته ها و سخنهای گاهی فواید تربیتی دارد، ولی هرگز با یک نهضت تربیتی هدایتگر متناسب نیست. این مطلب غیر از آن است که گفته شود این سخنها دروغ است. از این رو شایسته انبیاء نیست؛ زیرا کسی نمی گوید این ابیات حافظ دروغ است، بلکه می گوید، نوعی رمز و کنایه و بکار بردن تخیل در معانی مخصوص است که باسنخ سخن وحی سازگاری ندارد.

دوش رستم به خرابات خماری آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبچه باده فروش
گفت بیدار شو ای رهروی خواب آلوده
شست و شوئی کن آنکه بخرابات حرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
حافظ نه به خرابات رفته و نه خماری آلوده بوده و نه شراب به دامن و سجاده او ریخته و کسی هم او را به جهت آلوده کردن دیر تعزیر نکرده است اما با همه اینها نه سخن دروغ گفته است و نه حافظ دروغگو است.

جان سخن این است که این روش متناسب با یک نهضت دینی و تربیتی و یک مکتب اخلاقی نیست. روشن ترین دلیل این است که این روش هر چه زیبا و دلنشین و ابتکاری باشد، ممکن است آن را یک انقلاب ادبی دانست، ولی یک انقلاب مذهبی و اخلاقی و هدایتی نمی شود به حساب آورد. با یک مقایسه مختصر میان انبیاء که خود در تاریخ بشریت گروهی با مشخصات و امتیازات شناخته شده هستند با صاحبان این مکاتیب ادبی که آنها هم کم نیستند مطلب نمایان می شود. مثلاً جبران خلیل جبران

هرچه دارای ذوق سلیم و قریحه عالی باشد و نوشته های او زیبا، دلنشین باشد نمی شود قرآن را با نوشته او قیاس کنیم و بگوییم این سبک ادبی مجاز و مشروع است پس در قرآن هم از این سبک بهره گرفته شده است.

و ثانیاً این همان شعر است که در قرآن نکوهش از آن شده است: ﴿و الشعراء يتبعهم الغاؤون، ألم تر أنهم في كل واد يهيمون يقولون مالا يفعلون﴾ (شعراء / ۲۲۶-۲۲۴) یا ﴿و ما علمناه الشعر و ما ينبغي له ان هو الا ذكر و قرآن مبین﴾ (یس / ۶۹) ﴿و ما هو بقول شاعر قليلاً ما تومنون﴾ (حاقه / ۴۱) ﴿و يقولون اننا لتاركوا الهتنا لشاعر مجنون﴾ (صافات / ۳۶) ﴿ام يقولون شاعر تتريص به ريب المنون﴾ (طور / ۳۰) ﴿بل قالوا اضغاث احلام بل افتراء بل هو شاعر﴾ (انبیاء / ۵) متأسفانه در پاره ای از نوشته ها مانند کتاب القصص الفنی فی القرآن استفاده از این سبک به قرآن نسبت داده شده است و آن نوشته سرتاپی اساس است.

۳. زبان علمی:

هر علم زبان خاص خودش را دارد. منظور از زبان علم اصطلاحات خاص آن علم است. مانند علم صرف، علم نحو، منطق، فلسفه و عرفان، حقوق، تاریخ، فیزیک، شیمی، طبیعی و ...

در هر علم مطالب آن دانش را در قالب الفاظ و اصطلاحات خاصی بیان می کنند و به آن اصطلاح می نویسند و می گویند. مثلاً در علم صرف اصطلاح این است که می گویند:

صحيح است و مثال است و مضاعف - لفيق و ناقص و مهموز و اجوف.
این کلمات هیچ کدام در معنای اصلی استعمال نشده است و در اصطلاح نحو کلمه، کلام، مبتدا، خبر، جر، نصب، رفع، تنوین و ... اصطلاح هستند و به نحوی به این اصطلاح سخن می گوید و همچنین است سایر علوم. و گذشته از این در زبان علم مجاز و کنایه و مبالغه و تسامح یافت نمی شود. خیلی صریح و روشن و مشخص حرف می زنند و می نویسند، زیرا مقصود تفهیم و تفهم آن مطالب است و این چیزها خدشه به مفاهیم می زند، لذا گفته اند: باید در تعریفها از مجاز گویی احتراز جست و نباید کلمات مشترک بکار برد. آری در گذشته گاهی هم مندمج و مجمل و مبهم می نوشتند مانند قبسات میرداماد یا صمدیه شیخ بهایی رحمتهما در نحو مانند: ان كان كالخليل فكالخليل و الافكيونس و الافكاليد.

و یا تهذیب در منطق آمده است: امتنعت افراده او امكنت لم توجد او وجد واحد فقط مع امکان غیره او امتناعه.

و این روش اخیراً متروک شده است. مگر در کتب و نوشته های علمی که بنابر

ابهام و اشاره بوده است. مانند بعضی از آثار عرفا و فلاسفه و برخی از علوم قدیمه و غریبه

و نیز در کتابهای علمی پیش از ورود به بحثها یا در کتاب مستقل یا در علم دیگر، موضوعات آن علم را بررسی و تبیین می‌کنند تا در نظر خواننده موضوع کاملاً مشخص و مبین باشد و تردید و ابهام در موضوعات و اصطلاحات نماند.

و گذشته از این، در زبان علم برای هر گفتار استدلال می‌کنند و دلیل می‌آورند، گرچه در قرآن هم در بعضی موارد استدلال هست ولی نوعاً استدلال نمی‌شود یا ادعای بداهه می‌شود مانند: ﴿افی الله شک فاطر السموات والارض﴾ (ابراهیم/۱۰) یا خدا را به شهادت می‌طلبند، مانند: ﴿شهدالله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم...﴾ (آل عمران/۶۱) یا نفرین می‌کند یا دعوت به مباحله می‌کند مانند: ﴿قل تعالوا ندرع ابناءنا و ابناءکم...﴾ (آل عمران/۱۸) یا تهدید می‌کند و اینها هیچ کدام در زبان علم معمول نیست. البته نباید از این بیان سوء برداشت شود. قرآن پر است از دعوت به تدبر و تعقل و تفکر. ما نمی‌گوییم قرآن با تعقل و تفکر و استدلال مخالف است، قرآن در بحث معارف گاهی به استدلال هم می‌پردازد، مانند استدلال به دلیل نظم که در قرآن زیاد آمده است؛ بلکه منظور این است قرآن بیشتر با زبان فطرت که زبان وجدان و دل است سخن می‌گوید نه با زبان خشک عقل که جدل و مغالطه در آن فراوان یافت می‌شود.

و باز در شیوه زبان علم غیر از علوم ریاضی مطالب به طور احتمال و تردید بیان می‌شود، ولی در زبان قرآن و کلاً در زبان ادیان مطالب به طور قطع و یقین و بدون هر گونه تردید و احتمال گفته می‌شود و گفته‌ها به طور مسلم القا می‌گردد؛ زیرا انبیاء برای تذکر و هدایت مردم مبعوث شده‌اند و این معنا با تردید و دودلی و احتمال، سازگاری ندارد.

گاهی سطح مطالب و مفاهیم آنچنان گسترده و وسیع و بلند است که الفاظ معمولی که برای مفاهیم معمولی وضع شده است، بر قد و بالای آن معانی و مفاهیم کوتاه است و با جعل اصطلاح هم نمی‌شود آن مفاهیم را تنزل داد و تفهیم و تفاهم کرد، مانند پاره‌ای از مطالب فلسفی مثل ربط حادث به قدیم و اتحاد عاقل و معقول و حرکت جوهری یا مطالب عرفانی، مانند مسایل کشف و شهود و یا نسبیت انیشتن یا خیلی چیزهای دیگر که فرمولش را کشف می‌کنند و جواب را هم می‌دهد ولی به عمقش نمی‌توانند برسند، ناچار لازم می‌شود مطلب را با زبان فرمول القا کنند و در اینجا هم‌گوشنده الفاظی را استخدام می‌کند و در مفهوم وسیع استعمال می‌کند.

گاهی هم می‌گوید مطلب دیدنی است نه گفتنی، فقط می‌توان به طور اجمال به آن مفهوم اشاره کرد.

بنابراین، زبان علمی، زبانی است که دانشمندان در رشته‌های مختلف مطالبشان را با آن بیان می‌کنند و هدفشان توصیف واقعیات است، نه برانگیختن و تعهد آفریدن. با اصطلاحات مخصوص هر علم مطالب را می‌گویند، قصدشان رابه صورت رمز، تمثیل و

تخیل بیان نمی‌کنند. با اصطلاحات شناخته شده و زبان گویا به روشن کردن مطالب به مخاطب خودش می‌پردازند.

از سوی دیگر، زبان علم به ویژه در علوم تجربی مطالب قابل صدق و کذب است، یعنی می‌توان با کنکاش در مقوله‌هایی از آن گفت این سخن صادق یا کاذب است. همچنین زبان علم انتزاع گراست و ارزش گذاری نمی‌کند و زبان ناظر است نه زبان عامل و هدف را تعیین نمی‌کند و به دنبال علل ظاهری است و از هست و نیستش صحبت نمی‌کند.

به این معنا، زبان قرآن، زبان علمی نیست و نمی‌تواند همه مشخصات زبان علمی را داشته باشد. قرآن برای توده‌های مردم آمده و با زبان آنان سخن گفته است.

۴. زبان سمبلیک

گاهی زبان، زبان رمز است و منظور از رمز این است که هیچ یک از الفاظ در موضوع له و مستعمل فيه لغوی و عرفی استعمال نشده باشد، چه موضوع له داشته باشد و چه نداشته باشد، مانند حروف و ارقام. فقط باید گوینده و مخاطب طبق قرار قبلی الفاظ را استعمال کنند و با کلید رمز، کلمات استعمال شده را بفهمند. زبان رمز چندین گونه است:

الف - همان که گفته شده متکلم و مخاطب می‌خواهند به گونه‌ای صحبت کنند که دیگران نفهمند اعداد یا حروف یا خطوط یا حتی کلماتی را به استخدام می‌گیرند و هر کدام از آنها را علامت و نشانه چیزی قرار می‌دهند و برای کشف رمز کلیدی ابتکار می‌کنند هر کس که آن کلید را در اختیار داشته باشد مطلب گفته شده و نوشته شده را می‌فهمد و هر کس نداشته باشد نمی‌فهمد و فرق نمی‌کند این چیزها علامت قرار داده شده خودش هم معنی داشته باشد یا نداشته باشد و زبان رمز معمولی این است مراد ما هم از زبان رمز این است.

ب - گاهی گوینده یا نویسنده می‌خواهد یک دسته مطلب علمی یا فلسفی یا عرفانی یا اخلاقی را به مخاطب القاء کند، مثلاً برتری انسان از سایر موجودات حتی از فرشته‌ها را یا مبدء شرور بودن شیطان را یا لزوم عدل در قضاوت را یا هر مطلب دیگر را بگوید؛ فکر می‌کند اگر داستانی درست کند و در ضمن آن طوری سخن بگوید که این مطلب فهمیده شود دلنشین‌تر و جالب‌تر است. داستانی را درست می‌کند و از زبان جمادات یا نباتات یا حیوانات یا حتی انسانهای جعلی یا حقیقی یا حتی خودش سخن می‌گوید و داستان را می‌سراید در حالیکه داستان هیچ گونه واقعیتی ندارد، فقط برای القای آن مطلب گفته شده است، مانند داستان سلمان و ابسال یا حی بن یقظان یا داستانهای کلیله و دمنه یا بینوایان و امثال اینها (ظاهراً برخی که زبان رمز یا سمبلیک را بکار می‌برند مرادشان این است).

ج - گاهی واقعیتی هست ولی برای بیان آن واقعیت لفظ خاصی نیست، متکلم

ناچار است از الفاظی استفاده کند به نحوی آن معنا را برساند، گرچه با تجرید از خصوصیات معانی متعارف استعمال نشده است یا به وسیله تشبیه و متکلم بودن خداوند که در این موارد قطعاً آن الفاظ در معانی متعارف استعمال نشده است یا به وسیله تشبیه یا تجرید و یا به استعمال در معنی اعم یا امثال اینها این الفاظ بکار گرفته شده است و این همان زبان است که ما پیش از این بدان اشاره کردیم.

د - در برخی از روشهای سخن القای کلمات طوری است که گوینده الفاظ را می‌گوید و معانی مختلف را در سطوحهای گوناگون قصد می‌کند؛ در دو سطح یا بیشتر، تا خواننده یا شنونده بر حسب استعداد ذهنی و فکری و بضاعت علمی خود از آن بهره‌مند گردد «لیذهب نفس السامع کل مذهب ممکن» به طوری که در سطح کلام ظاهر داشته باشد و باطن یا باطنها و هر کس بقدر لیاقت و شایستگی و استعداد خود از آن بهره‌گیرد. البته این روش مخصوص کلام و شنیدنیها نیست بلکه در دیدنیها هم چنین است. شاعر می‌گوید:

تو مو بینی و مجنون پیچش مو تو ابرو او اشارتهای ابرو
شاید حدیث «سبعة احرف» وهم چنین ظاهر و باطن داشتن قرآن اشارتی باشد به این روش.

ه - گاهی گوینده در مقام تفهیم عموم خوانندگان نیست، بلکه خود گوینده می‌گوید من از این گفتار منظورم این نیست که مردم نگاه کنند و چیزی دستگیرشان شود، بلکه به منظور دیگر این کلام گفته شده است و کلمات را به ظاهر آن حمل نکنید و الا گمراه می‌شوید. وجود تأویل و مشابه در قرآن گواه این مطلب است. و این غیر از زبان رمز است که بدان اشاره شد. به عنوان نمونه به عمده‌ترین موضوعات آیات قرآنی از این دسته اشاره می‌گردد:

خداوند و اوصاف او، انسان، سعادت و شقاوت او، حیات و مرگ او، ظاهر و باطن او، جهان یا رابطه اینها با هم، یعنی رابطه انسان با خدا و خدا با انسان، جهان با خدا و خدا با جهان، و جهان با انسان و انسان با جهان است. به سخن دیگر قرآن کتاب هدایت است و هدایت بدون معرفت امکان ندارد. بحث معرفت و شناخت در قرآن سه مرکز و شش محور دارد خدا و انسان و جهان، مراکز سه گانه شناخت، و رابطه آن سه با هم، محورهای شش گانه این بحث را تشکیل می‌دهند. و همه این چیزهای گفته شده جزء مفاهیم معمولی نیستند، که لغات معمولی در برابر آنها وضع شده باشد.

پس الفاظی که در این بخشها از مفاهیم گفته شده، استعمال گردیده است باید به یک معنی دیگر، جز آنچه در محاورات معمولی در نظر گرفته می‌شود استعمال گردد. و این غیر آن چیزی است که در باب رمزی بودن زبان قرآن مطرح شد. به هر حال، از گذشته‌های بسیار دور مسأله رمزگرایی به ویژه در کلمات دینی مطرح بوده است. در جهان اسلام گاه مفسرین اهل عرفان با این زبان سخن می‌گفتند و کلمات بسیاری از قرآن را اشاره و رمز به معانی خاصی می‌دانستند. اینکه ما با آنان همراهی داشته باشیم و همه

تأویلات و نمادگرایی آنان را بپذیریم، جای سخن دارد، اما بی گمان وجود کلماتی از قرآن دلیل بر این است که قرآن خالی از رمز نیست مانند حروف مقطعه، یا کل داستان حضرت آدم که نمی توان به معانی ظاهری حمل کرد و کلماتی چون سجده ملائکه بر آدم، خوردن از شجره، سخن گفتن آدم با ملائکه و گفتگوی خداوند با ملائکه را به معانی رایج پیاده کرد. با همه اینها چون قرآن برخی کلمات و آیاتی دارد که نمی توان حمل بر ظاهر نمود، دلیل بر این نمی شود که زبان قرآن زبان سمبلیک است و به طور غالب از این زبان استفاده کرده است. زیرا مهمترین اشکالی که بر این زبان نسبت به قرآن مطرح است، این است که زبان قرآن زبان شخصی می شود زبان رمزی میان خدا و رسولش و یا احیاناً عده ای و گروهی چون راسخان در علم می گردد. معنایش این می شود که دیگران این کلام را نمی فهمند و از این رمز نمی توانند استفاده کنند مگر کسی که به فنون و رموز رمز آشنا باشد، از آنطرف زمینه جابجایی و تأویلهای گوناگون را فراهم می کند. در این صورت قابل استناد نیست و قابل استفاده و استدلال و هدایت برای جوامع و توده نخواهد بود. چون معیار و ملاکی برای فهم و درک ندارد.

زبان قرآن

اکنون با توجه به آنچه در توصیف زبانها آمد به بحث اصلی خود برگردیم و ببینیم آیا زبان قرآن یکی از این زبانهاست یا قرآن زبانی مخصوص به خود دارد. حقیقت آن است که قرآن زبان مخصوص به خود دارد و نمی توان زبان قرآن را به طور کامل با یکی از زبانهای یاد شده مقایسه کرد. درست است که در هر قسمتی از قرآن نمودهایی از گرایشهای عرفی، ادبی، علمی، و رمزی یافت می شود و اوصافی از این زبانها در قرآن دیده می شود، اما هیچ کدام از این زبانها نیست. در راستای توضیح دقیق زبان قرآن و مقایسه آن با زبانهای یاد شده به پاسخ برخی اشکالها می پردازیم.

زبان قرآن، زبان معمولی مردم عرب در عهد رسالت نیست. به این معنا که اگر در زبان عرفی عرب معجاز، کنایه، تشبیه، تمثیل راه می یابد و در قرآن این روشها بکار گرفته می شود اما همه مشخصات زبان عرفی را ندارد. در زبان عرفی دقت و عمق را نمی توان یافت، و بر عکس در آن مبالغه، مسامحه، به وفور یافت می گردد. باورها و دانستیهای عصر کاملاً مشاهده می شود. اما در زبان قرآن چنین چیزهایی دیده نمی شود، زیرا اگر زبان عام قرآن، زبان عرفی باشد، مسامحه و مبالغه دیده شود در آن صورت اعتماد به کلمات و سخن سلب می گردد و آنهمه آیات در تدبر و تفکر لغو خواهد بود.

بنابراین اگر در قرآن از این زبان زیاد بهره گرفته است، اما مطالب متعددی در قرآن گفته شده است که از قبیل مفاهیم عادی و زبان عرفی نیست، بلکه مربوط به عالم دیگر و موجودات دیگر است. الفاظی است که در القای این مفاهیم از آنها استفاده شده و با همین روش بکار گرفته شده اند. مانند «قول» (سخن گفتن) که در قرآن به خدا و به

ملائکه و به آسمان و زمین نسبت داده شده است. شکی نیست که قول در زبان عربی برای حرف زدن و سخن گفتن انسان وضع شده است و آن، از راه دهان است. دستگاه سخن گفتن شروع به کار می‌کند و در هوا موج ایجاد می‌شود و از راه گوش با فعل و انفعالات خاصی شنیده می‌شود. «قول» اول وضع شده برای این گونه سخن گفتن، به سخن گفتن طوطی و مرغ مینا هم سخن گفتن گفته می‌شود و به سخن گفتن رباط و گرامافون هم سخن گفتن گفته می‌شود، سخن گفتن خداوند و ملائکه و زمین و آسمان با همه اینها فرق دارد پس «قول» را باید در یک معنی شامل استعمال کنیم که همه اینها را بگیرد.

همچنین ﴿یسبح له ما فی السموات و الارض﴾ (حشر/۲۴) ما فی السموات و الارض، شامل زمین و آسمان و باران و اشیاء مادی و معنوی وجود خارجی و علمی و فکری می‌شود، پس باید تسبیح در معنای وسیعی استعمال شود تا همه اینها را دربرگیرد. درباره هر چیزی که از جهان غیب با این الفاظ معمول نقل می‌شود، چاره‌ای جز این روش نیست.

به قول مرحوم شبستری در گلشن راز:

چو محسوس آمد این الفاظ مسموع
معانی هرگز اندر حرف نباید
نخست از بهر محسوس اند موضوع
که بحر قلمز اندر ظرف نباید

توجیهی غلط

در همین جا خوب است اشاره کنیم به اینکه برخی برای فرار از اشکال، توجیهی کرده‌اند که اشکال را دوچندان کرده است. گفته‌اند: «قرآن در زمانی نازل شده که از علوم و تجربیات و کشفیات و اختراعات خبری نبوده و پیغمبر اسلام در میان مردمی زندگی می‌کرد که عموماً امی و بی سواد بودند حتی اشخاصی که سواد خواندن و نوشتن داشتند در میان آنان معدود بودند و در عصر جاهلی که آداب و رسوم و افکار و عقائد مردم براساس خرافه و اوهام بود، از معارف جز بت پرستی، از علم و دانش و شناخت جهان جز هیئت بطلمیوسی، از زندگی جز صحرانوردی، از تجارت جز برده فروشی و دلالی و ربا، از عیش و نوش و رفاه جز زن و شعر و شراب و اسب، از مردانگی جز قتل و غارت، از اخلاق جز تفرعن و فخر فروشی بهم، و بالیدن به استخوانهای پوسیده مردگان و ابا و اجداد، و از اخلاق اجتماعی جز ظلم و ستم و زورگویی و تعدی و تجاوز، و از ارزشها جز زور بازو و شمشیر، چیزی نمی‌شناختند مخاطب قرآن اینها بودند و پیغمبر از میان اینان برخاسته بود.

اگر می‌بینیم در قرآن: ﴿الرجال قوامون علی النساء﴾ (نساء/۳۴) آمده است و این سخن را با این کلیت نمی‌شود پسندید و پذیرفت و اگر در آن می‌خوانیم: ﴿فعظوهن و اهجرهن فی المضاجع و اضربوهن﴾ (نساء/۳۴) پذیرفتن این سخن برای اکثر مردم سخت و سنگین است؛ اجازه دادن مرد که زن را بزند و خاسته خود را به وسیله کتک به

او تحمیل کند این خلاف انصاف و عدالت است.

یا اگر می‌بینیم در قرآن در مقام خطاب به مردم می‌فرماید ﴿الکم الذکر و له الاتی تلمک اذا قسمة ضیزی﴾ (نجم/۲۲) برای خودتان پسر و برای خدا دختر قائل می‌شوید و می‌گویید فرشته‌ها دختران خدا هستند این یک تقسیم غیر منصفانه است و از این سخن و تعبیر فهمیده می‌شود خدا قبول دارد پسر عزیزتر از دختر است از روی این باور می‌فرماید پسر که عزیزتر است خودتان برمی‌دارید و دختر که بی ارزش‌تر است به خدا نسبت می‌دهید و این تقسیم غیر عادلانه است یا حکم قرآن را که می‌بینیم می‌فرماید ﴿فللذکر مثل حظ الانثیین﴾ (نساء/۱۷۶) سهم یک مرد در ارث مطابق سهم دو زن است. و هم چنین هنگامی که در قرآن می‌خوانیم ﴿ضرب الله مثلاً عبداً مملوفاً لایقدر علی شیء﴾ (نحل/۷۵) از آن برداشت می‌شود خداوند نظام بر دگی را قبول دارد؟ یا باید این مشکلات را بپذیریم یا بگوییم همه اینها متناسب و هماهنگ با فرهنگ آن روز گفته شده است. همه این گفته‌های آن روز، جزء فرهنگ عمومی مردم بوده است و قرآن هم با زبان برخاسته از فهم، شعور، درک و فرهنگ آن روز سخن گفته است، چنانچه گفته‌اند:

چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد
یا در حدیث آمده است: «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم»^۱ و این سخن پسندیده و حق است و این گونه ایرادات و اشکالات را هم از ساحت قرآن دور می‌سازد.

پاسخ اشکال

حقیقت اینست که پاسخ این پرسش منفی است. زیرا این سخن نه تنها حق نیست، بلکه باطل و ناروا و دروغ است و این خرده‌گیریها هم پاسخ دیگری دارد و هیچ نیازی نیست که برای پاسخ‌گویی به این اباطیل پناه ببریم. اما باطل و ناروا بودن این سخن به این جهت است که قرآن برای تصحیح عقائد و اخلاقیات و اعمال و فرهنگ مردم آن عصر نازل شده است و هیچ کدام آنها مورد قبول خدای قرآن نبوده است. قرآن نازل شده که مردم را از این فرهنگ و این فکرها دور سازد و برحذر دارد نه اینکه آن را ترویج دهد. قرآن که از اول تا آخر با صدای بلند در این باره فریادش بلند است، درست نیست که خودش با زبان برخاسته از آن فرهنگ سخن بگوید، زیرا با آن زبان صحبت کردن خود یک نحوه پذیرش آن فرهنگ است.

آیا می‌شود یک کتاب، کتاب هدایت و تربیت باشد و برای طرد و منزوی کردن فکر و فرهنگی، فعالیت خود را با زبان برخاسته از آن فکر و فرهنگ شروع کند و با این

کار مهر صحت و قبولی بر آن بزند؟

اگر قرآن نظام برده داری را پذیرا بود نمی‌گفت: ﴿فلا اقتحم العقبة و ما ادريك ما العقبة فك رقية﴾ (بلد/۱۴-۱۲) و اگر دختر را کم ارزش تر می‌دانست و آن را وسیله ننگ می‌شمرد، مبارزه با عقاید و رفتار مردم جاهلی نمی‌کرد و با زنده بگور کردن دختران مخالفت نمی‌کرد و نمی‌گفت: ﴿و اذا الموودة سئلت باى ذنب قتلت﴾ (تکویر/۱۰-۹).

اما در باره این آیه شریفه: ﴿الکم الذکر وله الاشی﴾ (نجم/۲۱) معنایش این نیست که اسلام این فکر را می‌پذیرد، معنایش این است شما که دارای چنین فکری هستید، چرا خدا را دست کم می‌گیرید آیا این پندار، طبق عقیده خودتان گمان بد بردن به خدا نیست؟ کوتاه سخن اینکه این سخن، کشف زبان قرآن نیست، بلکه معنایش این است که پیغمبر تحت تأثیر افکار جاهلی قرار گرفته بوده است. اگر بعضی افکار آن روز را طرد و منع می‌کرده، بعضی دیگر را هم پذیرا شده است. این سخن انکار نبوت پیغمبر است نه کشف زبان قرآن.

از نظر دیگر هم می‌شود زبان را به زبان محاوره و کتابت تقسیم کرد: به این معنا که گاهی زبان، زبان محاوره است و گاهی زبان تدوین و تألیف. هر کسی می‌داند انسان آنطور که سخن می‌گوید آن طور نمی‌نویسد و همچنین بالعکس.

در زبان محاوره مخاطب چه یک نفر باشد و چه چند نفر و چه جماعتی، معلوم و مشخص است و گوینده می‌خواهد ما فی الضمیر خود را به آنها منتقل کند. ممکن است به استحضار ذهنی آنها بسنده کند و زیاد توضیح ندهد و به قرائن موجود اکتفا کند، ولی در تدوین کاملاً وضع طور دیگری است، چون نویسنده نمی‌داند این نوشته را چه کسی می‌خواند، ممکن است آمادگی ذهنی نداشته و سوابق مطلب را نداند باید با دقت بیشتر و آمادگی بهتر و صراحت و روشنی زیادتر بنویسد.

خلاصه کیفیت ارائه مطالب و القاء در محاوره و تدوین فرق می‌کند. پرسش این است که زبان قرآن، زبان محاوره است یا تدوین؟

در این زمینه باید گفت از این زاویه قرآن با زبان تدوین صحبت می‌کند نه زبان محاوره. قرآن از اول تا آخر خود را یک کتاب می‌بیند و می‌نامد ﴿و ما ارسلناک الاکافه للناس بشیراً و نذیراً﴾ (سبأ/۲۸) عمل رسول الله در جمع کردن قرآن بهترین دلیل بر این است که قرآن زبان تدوین است و از آن به عنوان یک کتاب تلقی می‌کرده است. عمل مسلمین هم در جمع قرآن بر این معنا دلالت دارد.

پس زبان قرآن نمی‌تواند، زبان عرفی باشد و در فضا و قالب کلماتی باشد که توده مردم دقیقاً آنها را بکار می‌برند. زیرا بسیاری از کلماتی که در قرآن آمده غیر آن چیزی است که در محاورات معمولی در نظر گرفته شده است. مثلاً خداوند حی است، عالم است، مالک است، مرید و مدرک، قدیم و ازلی است و... هیچ کدام از این الفاظ برای معانی که به خداوند نسبت داده شده است وضع نشده‌اند، بلکه در معنایی استعمال شده‌اند که نسبت دادنش به خداوند صحیح باشد.

مثلاً می‌گوییم خداوند «مالک یوم الدین» است؛ مفهوم مالک همان نیست که ما از «زید مالک خانه است» می‌فهمیم. مالک در جمله اول با مالک در جمله دوم خیلی تفاوت دارد. همین طور سایر اوصاف که به خداوند نسبت داده می‌شود؛ لذا وقتی که این اوصاف به خدا نسبت داده می‌شود توضیح می‌دهند که اوصاف ذاتی خداوند به یکدیگر برمی‌گردند و همه آنها با ذات خدا یکی هستند و چنین چیزی را در غیر خداوند سراغ نداریم.

یا وقتی که به خدا می‌گوییم «رب البیت» یا به کعبه می‌گوییم بیت الله و به حرم می‌گوییم حرم الله به آن مفهومی نیست که به فلان کس می‌گوییم صاحب خانه و به خانه می‌گوییم خانه فلان کس.

برخی لغات مانند «لیت و لعل» که به خداوند نسبت داده می‌شود، گفته شده است از معنی ترجی و تمنی تجرید شده است و هم چنین چون گفته می‌شود ﴿لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ﴾ (توبه/۱۶) با لما يعلم زید فرق دارد.

این مثالها که گفته شد برای تقریب ذهن است و الا مطلب بالاتر از اینهاست.

نتیجه گیری

زبان قرآن دارای خصوصیات زیر است:

۱. عربی حجازی است ولی عربی خالص نیست، یعنی الفاظ دخیل از لغات غیر حجازی و غیر عربی در آن دیده می‌شود.

۲. زبان ادبی است یعنی از فصاحت و بلاغت در حد اعلی برخوردار است از تشبیه، استعاره، کنایه، ایهام و تمثیل در قرآن بهره کافی برده شده است و مجاز، مبالغه و سجع هم غالباً دارد از همه جهات ادبی که در زیبایی کلام و تأثیر آن دخالت دارد، بهره برده است. جز از جهاتی که متناسب با کتاب تربیت و هدایت نیست هر چند از نظر ادبی تجویز شده است مانند استفاده از تخیل که با واقع گرایی مخالف است. و در نظم و نثر این سبک و روش معمول و متعارف است و به حد وفور در نوشته های ادبا و نویسندگان دیده می‌شود، مانند سبک رمانتیک که در قرآن به نام شعر نامیده می‌شود، چه نظم باشد یا نثر.

۳. مفاهیمی که در قرآن از آنها سخن رفته است غالباً از مفاهیمی است که سطح آنها از سطح مفاهیم معمولی که در هر زبان و لغت متداول است، بالاتر است، مانند اوصاف و افعال منسوب به خداوند: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (حدید/۳) ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ... الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ... هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمَصُورُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (حشر/۲۴-۲۲). و هم چنین است ملائکه، جن، عالم غیب، روح، وحی و نظائر اینها. طبعاً استفاده و القای چنین مفاهیمی از لغات معمولی در سطح افکار و استعداد فهم موجود مادی و

انسان خالی از اشکال نیست، چون این مفاهیم و معانی به جهان دیگر مربوط است و قالب الفاظ به مفاهیم این عالم.

۴. به دلیل وجود تأویل و متشابهات در قرآن، قرآن کتابی نیست که برای فهم عموم بدون واسطه و رجوع مستقیم قابل تفسیر باشد، بهترین دلیل و جوه گوناگونی است که در اکثر آیات به نظر مفسرین رسیده یا بعضی برخی را ترجیح داده‌اند و بعضی، برخی دیگر را یا بدون ترجیح، احتمالات را نقل کرده و گذشته‌اند.

۵. در قرآن از روش دیگر هم استفاده شده است. آیاتی در قرآن هست که اشخاص مختلف در سطوحی گوناگون از آن استفاده‌های مختلف می‌کنند مانند: ﴿قل هو الله احد﴾ که امام می‌فرماید در روزگار بعد انسانهای متعمق و ژرف اندیش می‌آیند این آیات برای آنها نازل شده است و هم چنین سوره حدید: ﴿هو الاول والاخر والظاهر والباطن﴾ و آیات دیگر.^۱ پس نمی‌توان زبان قرآن را به طور کامل با یکی از زبانهای معمولی که شمرده شد مقایسه کرد. قرآن زبان مخصوص خود را دارد و بس. و در هر مورد با یکی از این زبانهای شمرده شده قابل تطبیق است اگر گفته شد قرآن مجاز دارد یا کنایه دارد یا استعاره دارد به این معنی نیست که قرآن از اول تا آخر مجاز و کنایه و تشبیه است.

در اینجا لازم است توجه خواننده محترم را به یک نکته جلب کنیم و آن نکته این است که باید توجه داشت بحث ما که به نام زبان قرآن نامیده شده است با آنچه در کتب فلسفه زبان دین آمده است و مورد بحث و گفتگو حتی نظریه‌های گوناگون قرار گرفته است، تفاوت فراوانی دارد هر چند در بعضی جهات هر دو بحث مشترکند.

۱. در بحث فلسفه دین سخن از زبان دین به معنی اعم است یعنی اعم از متون دینی یا گفتار پیامبران یا کشیشان و کلیسا یا مؤمنین.

۲. بیشتر بحث آنها در گزاره‌های کلامی است، اوصاف خدا اعم از اوصاف اشتراکی مانند علم، حلم، قدرت، حکمت، سمع، بصر و... یا اوصاف اختصاصی ذاتی یا خلقی (صفت فعل) ایجابی یا سلبی.

۳. مشکل آنها تصور حقیقت این مطالب است و تلاششان در جستجوی پیدا کردن راه تجربه و تحقیق در صدق و کذب و بیرون آوردن این مطالب از تعبد به صحنه علم است و در اینکه آیا اینها قابل ابطال هستند یا نیستند و ترسیدن از یک شیء نامرئی و امید بستن به آن و عشق ورزیدن به آن و اعتراف کردن نزد آن چه معنا می‌تواند داشته باشد؟

۴. خواسته آنها اهداف زیر می‌باشد:

الف - حل فهم این مطالب خصوصاً در اوصاف خدا یا هر مجرد

ب - حل تهافت‌هایی که در دین پیش آمده است

ج - حل تعارض علم با دین

د - پاسخگویی به فلسفه های ضد دینی.

در مورد تعارض علم و دین راههایی که رفته اند، به شرح زیر است:

۱. تفکیک میان علم و دین، و قبول نکردن گفته علم چون ظنی است و قطعی نیست، سیال کردن معرفت دینی و جدا کردن آن از دین، تأویل گفته های دین، عرفی دانستن زبان دین یا در نظر بعضی سمبلیک دانستن آن و نظریات دیگر که درباره زبان دین گفته شده است مانند: نظریه ابراز احساسات، نظریه نمادین، نظریه آئینی، نظریه اسطوره ای و تفصیل اینها را باید در کتابهایی که در این باره نوشته شده، جست.^۱

در بحث ما گفتگو در زبان قرآن است حتی گفته های پیامبر و امامان هم داخل نیستند زیرا بحث آنها جای دیگری دارند (بحث از حدیث)، و مقوله قرآن که عین وحی است با گزارش از وحی تفاوت دارد.

در قرآن از موضوعات مختلف بحث شده است: قصص و حکایات، پند و اندرز، دعا و عبادت، تمجید و ستایش، هدایت و ضلالت، خیر و شر، بهشت و جهنم، غیب و شهود، مرگ و حیات، طینت و طبیعت و ...

ما می خواهیم درک کنیم قرآن با چه زبانی با ما صحبت می کند و آن را واسطه تفسیر صحیح قرآن بکنیم، پس بحث ما در فهم مراد خداوند است از لحاظ بیان و زبان تشخیص حقیقت و مجاز قرائن عقلی و نقلی؛ متصل و منفصل؛ استعاره، تمثیل؛ کنایه، تخیل؛ اما فهم این مطالب و تحقیق در آنها، جای دیگر دارد.

مهم این است که بدانیم جهت گیری این دو بحث با هم فرق می کند. در بحث ما اصالت به دین داده می شود، علم و فلسفه و احساس را با دین و مسلمات آن می خواهیم تطبیق دهیم یا خطایای آنها را دریا بیم و یقینات آنها را از ظنات جدا کنیم. ما مسلمات دین را رخنه ناپذیر می دانیم، بر عکس غریبه ها که اصالت را به آنها می دهند و دین را یا تأویل می کنند یا طرح می کنند تا بتوانند میدان دین را تضییق کنند.

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - ر.ک: ایان، باربور، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ص ۲۷۷، مرکز نشر دانشگاهی؛ ارنست کاسیرر، زبان و اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی، نشر نقره؛ پل نووا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل معادت، مرکز نشر دانشگاهی.